

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهیرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

خب اشکال را بر استدلال به قاعده عدم ذهاب حق مسلم نخواندیم دیروز. تقریب استدلال به این قاعده روشن شد. که بالاخره ائمه علیهم السلام فرمودند که ذهاب حق احد یا ذهاب حق مسلم این امر صالحی نیست، امر درستی نیست. و این را تعلیل قرار دادند برای بعضی موارد و چون علت معمم است می‌گوییم از آنجا تعدیه می‌کنیم به سایر موارد. یکی از موارد محل بحث ما است که شخصیت‌های اعتباری باشد.

حالا اشکال:

اشکالی که به این استدلال می‌شود یکی‌اش این است که، اشکال اول این‌که خود این روایات، در تمام این روایات مورد خاصی بود. مثلاً شهادت بود. در آن روایت اول این بود «سألته هل تجوز شهادة أهل ملّة من غیر أهل ملّتهم؟ قال: نعم إذا لم یوجد من أهل ملّتهم جازت شهادة غیرهم، إنّه لا یصلح ذهاب حقّ أحد». آنجا شهادت بود از صحیح حلبی. در موثقی سماعة هم باز این بود. «سألته أبا عبد الله علیه السلام: عن شهادة أهل الذمّة». حضرت فرمود: «لا تجوز» به‌حسب این نقل «إلا علی ملّتهم، فإن لم یوجد غیرهم جازت شهادتهم علی الوصیّة»، باز «لأنّه لا یصلح ذهاب حقّ أحد».

بعدی البته در بعدی شهادت نیست اما جایی است که شخصی موجب ضمان دیه را پدید آورده ولی برایش امکان پرداخت دیه نیست در آنجا، امام فرموده دیه را باید امام بدهد. چون «لا یبطل حق امرء مسلم». خب این‌ها همه موارد ویژه‌ای بود، خاصی بود. آیا ما می‌توانیم از این تعدی کنیم به یک مورد دیگر؟

بیان اول همین مقدار گفته شده در کتاب که قانع‌کننده البته این اشکال، این اشکال قانع‌کننده نیست. برای خاطر این‌که آن رمز استدلال را نتوانسته جواب بدهد. رمز استدلال این بود که العلة معمم و مخصص. این هم علت است. شما نگفتی علت نیست که؛ این علت است. ما مورد در همه‌ی جاهایی که ما به علت تمسک می‌کنیم و می‌گوییم معمم و مخصص است، خب موردش که خاص است. خب «لا تشرب الخمر بأنّه مسکر»، خب موردش خمر است. ولی شما به هر مسکری دارید تعدی می‌کنید. این‌که در مورد از امر خاصی سؤال شده یا حضرت امر خاصی فرمودند، این قرینه نمی‌تواند بشود بر این‌که استدلال عقیم باشد. و لکن این یک جوابی که داده شده.

جواب دومی که داده شده است این است که ما تطبیق این قاعده به ما واگذار نشده. که ما خودمان، مثلاً ما می‌دانیم که شارع بر اساس مصالح ملزمه و جوب جعل می‌فرماید، حرمت جعل می‌فرماید، این ... و حکم‌گذار به ما نشده که ما خودمان تشخیص بدهیم این مصلحت ملزمه داد یا ندارد؟ توی این زمان دارد یا ندارد؟ بیاییم بگوییم الان این حکم این زمان هست، این زمان نیست یا جعل بکنیم به شارع نسبت بدهیم. نه، درست است که مصالح ملزمه را شارع مراعات می‌کند. اما فهمش را به ما واگذار نکرده، چون می‌داند ما صلاحیت این را نداریم که به همه‌ی مصالح ملزمه، به همه‌ی خصوصیات بتوانیم اشراف پیدا کنیم، احاطه پیدا بکنیم و لذا ما از این روایات این مسئله را

نمی‌فهمیم. بله، شارع مقدس این‌که ذهاب حق مسلم نشود را در نظر گرفته، مزاحمات و امور آخری را هم که در هر وقایعی هست در نظر گرفته، سبک سنگین کرده، دیده بله، حالا این مواردی که در این روایات است این‌جاها درست است که بفرماید که شهادت آن‌ها قبول است. اما آیا مثل بانک هم همین‌طور است؟ شاید شارع مصالح و مفاسدش را که در نظر می‌گیرد نه، می‌فرماید که یک فساد اقتصادی کثیری باعث می‌شود. همان‌جوری که بعضی از حقوقدان‌ها یا اقتصاددانان، علمای اقتصاد، علمای حقوق مخالف هستند، کتاب نوشتند، بیانیه دارند، حرف می‌زنند، می‌گویند این شخصیت‌های اعتباری، این بانک‌ها، این‌ها به ضرر جامعه هست. خلق پول می‌کنند، باعث تورم می‌شوند، باعث این می‌شوند که زمینه‌های امور اقتصادی مهم از دست بخش خصوصی‌ها مثلاً گرفته بشود و امثال ذلک. علاوه بر حالا این رباخواری و فلان و این‌ها هم که خب بسیاری‌اش هم وجود داشته و ممکن است وجود داشته باشد و جاهای دیگر وجود دارد. پس بنابراین این ممکن است شارع می‌گوید بله، اگر من این امور را اعتبار نکنم ذهاب حقوقی می‌شود. اما از آن طرف وقتی محاسبه می‌کنم آن مفاسدی که بر این ممکن است مترتب بشود ممکن است بسیار فراتر باشد از این ذهاب حقوقی که می‌شود. پس بنابراین ما نمی‌توانیم.

مطلب سومی که این‌جا وجود دارد این است. که این‌ها حکمت است نه علت. این‌که در این روایات ذکر شده حکمت است. فرق علت و حکمت این است که علت یدور مداره الحکم، هر جا باشد حکم هست. هر جا نباشد حکم نیست. چون اگر باشد و حکم نباشد خُلف فرض علیت است. اگر حکم باشد، این علت نباشد خُلف فرض باز علیت است. تو می‌گویی علت این است. پس معلول بلاعلت موجود شده؟ پس یدور مداره. ولی حکمت یعنی فائده، فائده لایدور مداره الحکم. ممکن است یک جاهایی باشد، یک جاهایی فائده نباشد، این البته بعضی بزرگان، مرحوم آیت‌الله داماد قدس سره ایشان حکمت را هم موجب تعدیه حکم می‌دانستند. و ظاهراً تلمیذ معظم ایشان آیت‌الله شبیری حفظه‌الله هم، ایشان هم موافقت با استادشان دارند. ایشان هم حکمت را اگر ثابت بشود حکمت است موجب تعدیه می‌دانند. ولی مشهور عند الاصولیین این است که حکمت موجب تعدیه حکم نیست. آن‌که موجب تعدیه است علت است نه حکمت. و این حکمت است. از کجا می‌فهمیم که حکمت است؟ ولو این‌که ادات، بعضی‌هایش ادات تعلیل توی آن بود. یا سیاق بدوی کلام ادات، سیاق بدوی علیت را نشان می‌داد مثل جاهای دیگر. اما در عین حال یک قرینه‌ای این‌جا وجود دارد که بگوییم این حکمت است و تعلیل نیست و آن فهم اصحاب قدیماً و حدیثاً هست. مشهور، درست است ما چند نفر از فقهاء را نام بردیم مثل اردبیلی قدس سره، مثل صاحب انوارالفقاهة و شیخ اعظم حتی یا صاحب جامع المدارک و این‌ها؛ ولی مشهور فقهاء از این نفهمیدند و به عبارتی آخری وزان این روایات وزان «القرعة لكل امرٍ مشکل» است. الان شما به این عبارتی که نگاه می‌کنید که اطلاق عموم دارد دیگه، «القرعة لكل امرٍ مشکل»، هر امر مشتبه و مشکلی قرعه حلال آن است. این روایت را ما داریم دیگه. ولی فقهاء به این روایت فقط کجا عمل می‌کنند؟ در جای خاصی. در اموال که مخلوط شده، نمی‌دانم مال کیه، فلان، آن‌جا ... اما حالا فقیه دوتا روایت است. نمی‌داند به این فتوا دوتایش، این را ترجیح بدهیم بر او؟ قرعه بگذاریم. با قرعه معلوم بکنیم. کسی این‌جا ... یا امور دیگر؛ فرض کنید که کل امر مشکل. دوتا لباس است. یکی‌اش می‌دانیم متنجس است، علم اجمالی داریم نمی‌دانیم کدام است، قرعه بزن. لکل امر مشکل دیگه، دوتا عام است. یکی‌اش

می‌دانیم متنجس است یکی‌اش پاک است. می‌خواهی وضو بگیری، می‌خواهی غسل کنی. «القرعة لكل امر مشكل». قرعه بزن پیدا کن؛ کدام پاک است کدام نجس است؟ این همه مشکوک، فلذا است آنجا گفتند ما اگر بخواهیم «القرعة لكل امر مشكل» بگوییم یک قاعده‌ای است که واقعاً مقصود از او همین مفاد اولیه، این تخصیص اکثر لازم می‌آید. خلاف از مسلمات شریعت است. پس معلوم می‌شود علی‌رغم این‌که یک عبارت این‌جوری گفته شده اما این عبارت در یک فضایی گفته شده که برای متشرع روشن بوده که اطلاق و عموم ندارد. واضح بوده، این عبارات هم همین‌جور است. این‌که ذهاب حق مسلم نباید بشود، این یک امر عقلانی است، درست است ذهاب حق ... یعنی مهم‌ها امکان نباید ذهاب حق مسلم بشود. اما جابه‌جا، مورد به مورد براساس این بتوانیم از این حکم استفاده بکنیم این مثل همان القرعة لكل امر مشكل می‌ماند. بنابراین یا قهراً ظهور در این‌که حتماً تعلیل باشد با توجه به این‌جهت از بین می‌رود. یا لااقل عدم احراز ظهور می‌شود. و آنچه که به درد ما می‌خورد ظهور در تعلیل است. و همین‌که احراز، اگر احراز کنیم عدم تعلیل را و این‌که این حکمت است خب مفید است. اگر محتمل‌الامرین هم شد که ما می‌بینیم مواجهه‌ی فقهاء من الصدر الی الختم، با این‌که این روایات از دست آن‌ها به دست ما رسیده، آن‌ها ناقل این روایات هستند. آن‌ها به این توسعه عمل نکردند و معلوم می‌شود که پس احتمال می‌دهیم این‌جا. حالا اگر بخواهیم این را در یک لباس فنی ذکر بکنیم، بارها شاید عرض کردیم حالا در بحث‌های مختلف این فرمایش را مرحوم حاج آقا رضای همدانی قدس سره در مصباح‌الفقیه‌شان دارند. مرحوم شهید صدر هم در بعضی از افاضات‌شان دارند که این اصالة عدم القرینه در جایی، چون اصالة عدم القرینه که یک امر تبعیدی شرعی نیست که روایتی وارد شده باشد که هر جا شک کردی قرینه بوده است یا نبوده است بنا بگذار که نبوده است. چنین چیزی که نداریم که شارع فرموده. این بناء عقلاء است در استفاده از مکالمات. شارع هم براساس همین بناء عقلانی در مکالمات با مردم صحبت می‌فرمایند. توی بناء عقلاء کجا به اصل عدم قرینه اتکاء می‌کنند و می‌گویند اطلاق دارد؟ آن‌جایی که یک ملامحی، یک اشاراتی بر این‌که این تقیید شاید داشته نباشد. همین احتمال بدوی که خب شاید قرینه‌ای بوده به دست ما همین‌جوری. هیچ ملامحی، یک اشاراتی، یک سیره‌ای از فقهاء نباشد. آنجا گفته اما جایی که این‌جوری است. ما می‌بینیم من الصدر الی الختم، بزرگان، همه‌ی فقهای قدیمی نزدیک به عصر معصومین علیهم‌السلام و بعد، یا در بین روات، هیچ‌جا به این‌ها برای تعدیه می‌بینیم...، این فلذا است که خود این عدم استناد آن‌ها می‌شود یک قرینه‌ای کأنه یا محتمل القرینه‌ای که شاید پس برداشت عمومی از این کلام مثل برداشت‌شان از «القرعة لكل امر مشكل» باشد. که یک عموم اطلاقی نمی‌فهمیم. وقتی این‌جور شد پس بنابراین ما نمی‌توانیم بگوییم این‌جا به عموم و اطلاق استدلال بکنیم به خاطر اصالة عدم القرینه.

س: 13:59

ج: نه، اگر گفتیم، یعنی محتمل‌القرینه وقتی اگر به این بیان اخیر، اگر گفتیم محتمل‌القرینه درست می‌شود پس ظهور هم دیگه ...

س: ...

ج: چی؟

س: ...

ج: نه، شارع برای برون رفتش در آن جا حقی بوده ولی مطلبی فرموده در آن جا. بلکه برعکس. برعکس آن را هم داریم. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به حسب روایات شاید معتبره است. «إنما أقضي بينكم بالبينات و الأیمان» حضرت فرمودند من طبق بیانات و ایمان حکم می‌کنم بین شما. اما اگر کسی می‌داند که الان آن طرفی که قسم خورده و من بر اثر قسم او الان حکم کردم که این مال مال او است. اما اگر خودش واقعاً می‌داند این قسم را دروغ خورده، این جا به این قضاوت من تکیه نکنند. برود مال مردم را به دستش بدهد، حرام است بر او تصرف بکند. حالا این جا با اتکاء به قسم او ذهاب حق آن بنده خدا دارد می‌شود دیگه. آن کسی که، آن مدعی که این مال او است که این انکار دارد می‌کند. قسم او بیینه نداشته، و این جور قسم خورد. پس یک ضوابطی، یک جاهایی شارع با این که حق دیگری هم دارد تزییع می‌شود، از بین می‌رود، برای خاطر تراحم است یعنی به خاطر این که قضاء را چه کارش کنم؟ ترجیح دادم ولو این قضاء یک جاهایی هم منجر می‌شود به ذهاب حق کسی، اما یک ضابطه عمومی داشته باشد، همه پای بند به این باشند. خب دیگه هر کسی آن وقت بین خودش و خدا می‌داند اگر واقعاً چیز است. ولی طبق قاضی ولو پیامبر باشد. می‌فرمایند من طبق این ضابطه‌ای که خدا قرار داده حکم می‌کنم. بیینه نداشتی؟؟ آن است. یا این بیینه داشتی، خب بیینه آمد این جا مثلاً اشتباه کرد. خب ما هم از اشتباه او که اطلاع نداریم. گناه هم نکرده که از عدالت بیفتند. آمد بیینه شهادت داد سهواً، اشتباهاً، نسیاناً، تخیلاً یک چیزی توی ذهنش همین جوری آمد شهادت داده. خب طبق آن قاضی حکم می‌کند ولو آن قاضی معصوم باشد. چون بنا نیست که معصوم طبق واقع...، بله، طبق واقع حکم کردن مال حضرت داوود علی نبینا و آله و علیه السلام باشد. بعضاً هم در روایات هست که حضرت حجت سلام الله علیه حکم می‌فرمایند، طبق واقع حکم می‌فرمایند. خب آن... اما در این زمان پیامبر و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین، این جا نه، بنابر همه‌ی این قواعد و ظواهر و این ها...

س: 16:52

ج: نه، حرف هم می‌زد. نه، آن را کلی فرموده نه همان جا به او بگوید. او یک قاعده کلی بیان فرمودند که ما طبق این حکم می‌کنیم. اما افراد بدانند این حکم ما باعث نمی‌شود که «اشکال پیشیر اختصاص هذا الحكم ببعضی الموارد كالوصیة فی بعض هذه الروایات». این فی بعض هذه الروایات متعلق به پیشیر است. یعنی «پیشیر فی بعض هذه الروایات» به چی اشاره می‌کند؟ به اختصاص این حکم به بعض موارد. مثل چی؟ مثل وصیت که در بعضی اش بود که می‌آید شهادت به وصیت می‌دهد. این یک حرف. خب پس این ها اشاره می‌کنند که اختصاص به همین موارد دارد. که عرض کردم این خیلی مطلب کامل و درستی نیست.

س: ... 17:50

ج: بله، اشاره می‌کند یعنی چی؟

س: ...

ج: خب باشه، بله، صدرش این است. الان از کجا می‌فهمیم که این، حرف سر این است، شما باید آن جان استدلال را جواب بدهید.

س:؟؟؟ 18 یک روایت فقط آمده آنجا خب می‌شود گفت که علت واقعاً عمومیت دارد. اما؟؟؟ تعلیلی، یک تعلیل فقط درباره‌ی یک موضوع در روایات متعدد آمده ...
ج: اتفاقاً اینجا درباره‌ی دوتا موضوع آمده ...
س: درباره‌ی دوتا موضوع؟

ج: بله، یکی شهادت است یکی هم چی هست؟ دیه است. که آن شهادت نیست، می‌گوید آقا یک کوری چشم یک آدم سالمی را درآورده، چنگ زده چشم او را درآورده. خب این کور اینجا قصاص نیست در این مورد، عمدش هم خطأ حساب می‌شود باید دیه بدهد. اگر حالا فرمود دیه خودش ندارد بدهد، بر امام است که دیه بدهد چرا؟ چون «لا یبطل حق مسلم»، «لا یذهب حق مسلم» یا «احد» این جور فرموده پس این دیه، پس این در مورد دیه حضرت به این استدلال فرموده. در مورد قبول شهادت غیر اهل ملت برای آن ملت آنجا هم به این استدلال فرموده. خب به این دو مورد استدلال فرموده. مثل اینکه یک روایت بیاید بگوید «لا تشرب الخمر لأنه مسکر»، «لا تشرب الفقاع أنه مسکر» خب باشد، ما از این‌ها چی استفاده می‌کنیم؟ می‌گوییم این «لأنه مسکر» علت معمم است حالا غیر از خمر و فقاع که در این روایات وارد شده می‌گوییم الکلی اگر الکلی هم مسکر بود پاک است درست؟ یک چیز دیگر امروز درست شد که نه اسمش خمر است نه فقاع است باز هم اگر مسکر است می‌گوییم هكذا. پس آن جواب اول که مورد روایت این‌ها در این روایات گفته موردش این است این هم جواب نمی‌تواند باشد.

جواب دوم: «علی أننا لسنا مخولون بتطبیق هذه الكبرى» علاوه بر این‌که ما واگذار گردیده شده نیستیم به تطبیق این کبری بر مصادیق و مواردش، شارع به ما واگذار نکرده «و أن الشارع لاحظ تزاحماً ثم حکم بعد ملاحظته.» بلکه شارع مقدس ملاحظه فرموده خودش تزاحم بین مصالح و مفاسدی که ممکن است پیش بیاید سپس حکم فرموده است به جواز بعد از ملاحظه‌ی این چی؟ این تزاحم. تزاحم را ملاحظه کرده جابه‌جا دیده کدام می‌چربد، طبق آن فرموده. این را آن... این به ما واگذار نشده، ما قدرت این محاسبه را نداریم که ما تزاحمات را اطلاع بر آن پیدا کنیم بعد از اطلاع هم بتوانیم سبک سنگین بکنیم بگوییم کدام بر کدام می‌چربد.

س: 21....

ج: نه وقتی علت شد یعنی ضابطه دارد. خودش می‌گوید ما به‌خاطر این گفتیم به شما، علت است. آن‌جا درست است. «و بعبارة أخرى» که حالا این را عبارة اخراى قبل هم قرار دادند یک مقداری «و بعبارة أخرى ما جاء في الروایات یشیر إلى الحكمة من الحكم» آنچه که در این روایات آمده است اشاره‌ی به حکمت می‌کند از ناحیه‌ی حکم، که حکمت این حکم چی هست؟ یعنی فایده‌اش نه علت که بگوییم تخلف معلول از علت نمی‌شود، این علت است پس هر جا هست باید معلولش هم باشد، این‌ها فایده است، فایده ممکن است یک مانعی جلوی را بگیرد، فقدان شرط باعث بشود که اثر نکند. حکمت یعنی چیز، اقتضاء، ممکن است مانع جلوی آن را بگیرد، ممکن است فقدان شرط باعث بشود که آن اقتضاء نتواند عمل کند مقتضاً حاصل بشود. اما علت وقتی که می‌گویی یعنی چی؟ یعنی نه مانعی است نه شرط فکدی است نه فقدان شرطی است نه چیزی است، تمام العله همین است. خب وقتی تمام العله این شد باید حکم؟؟؟ هر جا، هر جا بود حکم هم همراهش باشد.

«و بعبارة أخرى ما جاء في الروایات یشیر إلى الحكمة من الحكم لا أن الحكم یدور مدارها» نه این‌که حکم دائرمدارش هست. خب قرینه‌ی بر این چی هست که ما بگوییم این علت نیست تو حکمت است؟ توضیح دادیم گفتیم که همین که فقهاء و بزرگان من القديم الی الحدیث به این اطلاقات عمل نکردند الا طایفه‌ی قلیلی از آن‌ها که آن هم با لیت و لعلّ، لعلّ این‌جوری فرمودند، خب این نشان می‌دهد که تلقی این‌ها از این روایات همانند تلقی‌شان از چی هست؟ از آن روایات «القرعة لكل امرٍ مشکل» است. خب «و التعدي عن مورد الروایات لیس امرأ مشهوراً بین فقهاءنا» تعدی از این روایات به موارد آخر یک امر مشهوری بین فقهای بزرگ ما نیست که آن وقت توضیح این که این می‌تواند قرینه بشود بر این‌که شبهه‌ی حکم بودن پیدا بشود توضیح دادیم.

«لذلك» به‌خاطر همین جهات، مشاراً لیه لذلك کل مطالبی است که گفتیم، اولی‌اش اشاره‌ی اختصاص بود، دومی‌اش این بود که «لسنا مخولون» سومی‌اش این بود که این حکمت هست و علت نیست فلذا «لذلك لا یمکن بواسطة هذا التعلیل إثبات

مشروعیة الشخصیات الاعتباریة» با این تعلیل نمی‌توانیم اثبات بکنیم.

س: ... 24:13

ج: آره، چون جاهای دیگر به آن استناد کردند، این روایت را خود آن‌ها نقل کردند، از طریق آن‌ها به دست ما رسیده، بعضی جاها هم گفتند و جواب دادند، جواب داده بعضی‌ها گفتند و جواب دادند بله، یعنی بعداً، نه این‌که مطلع نبودن مطلع بودند و فتوا ندادند. خب تمةً.....

س: ... 24:43

ج: ببینید نه، همان‌طور که توضیح دادم این‌که احکام تابع مصالح و مفاسد است، شارع مقدس دوست دارد که مصالح ملزمه به عباد برسد، مفاسد ملزمه نرسد، این یک امر مسلمی است. اما مورد به مورد کجا هست، راهکار فهمیدن آن چی هست این که نفرمودند. اینجا هم فرموده شارع نمی‌خواهد حق کسی از بین برود اما راهکار این‌که حق کسی از بین نرود چی هست؟ این راهکارش مهم است. این راهکارها ممکن است تراحماتی با آن داشته باشد فلذا خودش باید حساب بکند. یعنی آن می‌شود غرض اقصای شارع؛ برای راهکار رسیدن به او، او مطلع است که کدام راهکار می‌تواند برسد و کدام راهکار نمی‌تواند برسد.

«تتقّة: في إثبات اعتبار الشخص الاعتباري من طريق إعمال ولاية الفقيه» حرف اینجا این است که حالا ما اگر از کل ادله‌ی ماسبق صرف‌نظر کنیم، بگوییم هیچ‌کدام آن‌ها نمی‌تواند اثبات کند اعتراف شارع را به شخص اعتباری و تنفیذ شارع تصرفات شخص اعتباری را؛ از همه‌ی آن‌ها غمض عین بکنیم می‌گوییم، شارع مقدس یک آدم‌هایی را با یک شرایطی در جامعه قرار داده و به آن‌ها فرموده من به شما ولایت دادم که اگر یکجا می‌روید مصالح عامه اقتضاء می‌کند که یک چیز را تشریح کنید تشریح کنید، حالا توی کتاب و سنتی که تا حالا به دست ما رسیده برای این شخص‌های اعتباری مستجده هیچ دلیلی فرض کنید نداشته باشیم، ولی می‌گوییم از ادله‌ی ولایت فقیه استفاده می‌شود که شارع به ولیّ مسلمین، حالا ولیّ مسلمین در رأس‌شان محمد و آل صلوات الله اجمعین هستند که «النبی أولى بالمؤمنین» امام کاظم

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه
موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ ۱۰/۱۱/۱۴۰۱

سلام الله عليه هم حسب روایت معتبره ظاهراً فرمودند خدای متعال به ما چنین ولایت را تشریح داده ولی امام کاظم فرمود ما تشریح نکردیم از این حقی که خدا به ما داده ولی به ما ولایت داده که می‌توانیم تشریح بکنیم. و بعد خب در اعصار غیبت هم بحسب ادله‌ای که حالا در بحث ولایت فقیه آن‌ها را دیگر باید پیگیری کرد می‌گوید که یک چنین ولایتی داده. حالا از این مسأله‌ی ولایت فقیه چگونه می‌توانیم برای اثبات اعتراف شارع به شخصیات حقوقی و تنفیذ آن‌ها استفاده کنیم می‌فرماید تقاریب ثلاثه است که پیگیری می‌کنیم «إن أغمضنا»...

س: این‌ها همان حکم حکومتی هست؟

ج: حکم نیست اینجا، تشریح است...

س: تشریح حکم نیست؟

ج: نه حکم این است که می‌گوید دستور می‌دهد فرمان می‌دهد که فلان کار را بکن درست؟ اما اینجا می‌گوید آقا این معاملات این نافذ است یا این شخصیت وجود پیدا کرد، این اصلاً وجود پیدا کرد، خود شخص...

س: بحث تحریم حج حکم حکومتی نبود؟

ج: چرا بله، حالا آن‌جا ممکن است البته حالا در حج حکم حکومتی باشد یا ممکن است از باب تراحمات باشد یعنی میرزای قمی در آن واقعه تشخیص دادند که الان دوتا تکلیف است و این اهم است، نه این‌که حکم کردند از باب حاکم شرع.

«إن أغمضنا عن جميع الوجوه السالفة» از همه‌ی وجوه گذشته اگر غمض عین کنیم و چشم بپوشیم «فیمکننا بواسطه أصل ولاية الفقيه تصحيح الاعتراف بالشخصيات الاعتبارية و إمضاء تصرفات» آن شخصیات اعتباریه «و ذلك بتقاریب ثلاثة. التقريب الأول أن يقال متى ما رأى الولي الفقيه مصلحة في إمضاء أشخاص من هذا القبيل» هر وقت ولی فقیه ببیند مصلحتی را در امضاء این‌گون شخص‌های اعتباری، بانک مثلاً صندوق‌های مختلف، شرکت‌ها «فإنه یمضیها» ولی فقیه می‌تواند امضا کند «فتتحصل الشخصية الاعتبارية بالإمضاء» با تنفیذ ولی فقیه آن وقت شخص اعتباری به واسطه‌ی امضای ولی فقیه تحقق پیدا می‌کند، تأصل پیدا می‌کند.

س: تشریح است یا تکوین است؟

ج: بله؟

س:؟؟؟ تکوینی است که ایجادش بکند؟
ج: ایجاد اعتباری است دیگر اینها مثل احکام.
خب «و هذا هو الأقرب إلى نظرية علم القانون من الوجوه السابقة» اینکه ما بیاییم از راه ولایت فقیه اثبات کنیم و بگوییم ولیّ فقیه چنین ولایتی از طرف شارع به او داده شده است با بعض نظریاتی که در علم حقوق دانشمندان حقوق ابراز کردند با او سازگارتر است. آنها می‌گویند شخصیت‌های اعتباری را باید قانون‌گذار مملکت ایجاد کند اعتبار بشود، مجالس مثلاً یا دولت‌ها که ریاست بر جامعه را دارند، همین‌جور مردم خودشان نمی‌توانند. یک نظریه‌ای در بین آنها این است. خب این حرف که ما بگوییم ولیّ فقیه می‌تواند این کار را کند با این نظریه هم غریب است، چون ما رئیس جامعه را، ولیّ جامعه را کی می‌دانیم طبق این نظر؟ ولیّ فقیه می‌دانیم، همان‌جور که آنها می‌گویند رئیس جامعه، حالا رئیس جامعه را یا پارلمان‌شان می‌دانند در این حوزه‌ها یا هیأت دولت می‌دانند یا نه رئیس جمهور می‌دانند هرکی، آنها می‌گویند رئیس منتهای رئیس را در او متجلی می‌دانند. ما بر اساس ادله‌ی فقهی خودمان می‌گوییم ولیّ فقیه را خدا قرار داده برای این. پس این نظریه با آن نظریه هم هماهنگتر است. نمی‌خواهیم بگوییم که او دلیل بر این می‌شود، می‌خواهیم بگوییم با این نظریه‌ای که علمای حقوق گفتند و فلان این با این هماهنگ است ...

س: ... 31:37

ج: بله بله، ولیّ خدای متعال جعل نکرده، خدای متعال به او ولایت داده که او جعل کند، مثل احکام سلطانیه است، یعنی ...

س: جعل با واسطه‌ی خداست؟؟؟ بدون واسطه
ج: حالا جعل با واسطه هم معلوم نیست باشد. ببینید خدای متعال چی فرموده؟ فرموده اگر پدرت گفت فلان کار را بکند یجب علیک، اینکه پدر می‌گوید فلان کار بکن که حرف خدا نیست ولیّ خدا حرف پدر را موضوع قرار داده. حالا خدای متعال اتباع ولیّ فقیه را امر او، دستور او، فرمان او، وجوب اتباع داده و پس بنابراین دیگر وقتی او گفت من که خدا هستم به شما می‌گویم که اتباع کنید فلذا فرموده که «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» حالا

«اولی الامر» بحسب روایات خب ائمه علیهم السلام هستند، مرحوم آقای تبریزی قدس سره در درس توی ارشاد الطالبشان هم هست، ایشان «اولی الامر» را فقط معصومین می‌فرمودند نیست «اولی الامر» یعنی آن‌هایی که سرپرست شما هستند بنابراین ولی فقیه هم که زمام امور جامعه را به دست گرفته می‌شود «اولی الامر». توی درس توی ارشاد الطالبشان هم ظاهراً این مطلب هست، من از درس یادم است که ایشان وقتی که توی حسینیه‌ی ارک این مباحث را می‌فرمودند ایشان روی منبر همین را فرمودند، ولی شنیدم بعداً شاید عدول کرده باشند نمی‌دانم ولی آن‌جا و و درس و توی کتابشان این مسأله هست. خب می‌فرمایند که: «و هذا هو الاقرب الی نظریة علم القانون» از وجوهی که در گذشته برای این‌که شخصیت حقوقی چه جوری وجود پیدا می‌کند ارائه کردیم یکی از وجوه این وجه بود و این نظریه‌ی ولایت فقیه با او نزدیک است. «لأنه فی منظور علم القانون یكون تشریح القوانين و هی مصحح الشخصية الاعتباریة بید الحكومة» چون در مقصود و منظور علم قانون این است که تشریح قوانین که آن قوانین هم تصحیح‌کننده شخصیت اعتباری است این تشریح قوانین به ید حکومت است «و رئیسها بنظرنا هو الولی الفقیه». خب رئیس حکومت به نظر ما کی هست؟ ولی فقیه است دیگر، پس این به آن نزدیک می‌شود به آن. «و بالتالی» یعنی و بالنتیجة «للولی الفقیه حق فی تشریح قوانین معینة تنشأ فی ضوئها الشخصیات الاعتباریة» ولی فقیه می‌تواند این حق را دارد که تشریح کند یک قوانین معینه‌ای را و یک ضوابط معینه‌ای را که به وجود می‌آید در ضوء و پرتو آن قوانین معینه، شخصیت‌های اعتباری طبق ضوابط و شروط «أو تنشأ بشكل مباشر» این‌جا حرفشان این است که گاهی ولی فقیه می‌آید می‌گوید چی؟ می‌گوید آقا اگر عده‌ای جمع شدند این مقدار سرمایه بود در مکان کذایی بود، با این اساسنامه من اجازه دادم بروید بانک تشکیل بدهید. خب پس یک ضابطه‌ای ولی فقیه درست کرده گفته طبق این ضابطه باشد من اجازه دادم. مردم می‌روند طبق آن ضابطه انجام می‌دهند. گاهی هم نه، ولی فقیه مستقیماً مباشرتاً خودش یک بانکی را مثلاً تشکیل می‌دهد، یک صندوقی را تشکیل می‌دهد، یک شخص اعتباری را تشکیل می‌دهد. یا در نظام ما الان ولی فقیه بعد از این‌که مردم رأی به رئیس

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه
موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ ۱۰/۱۱/۱۴۰۱

جمهور دادند برای اینکه این رئیس جمهور بشود رئیس جمهور شرعی مباشراً تنفیذ می‌کند و او را ولی امور اجرایی جامعه قرار می‌دهد. می‌فرمایند که «تُنشأ فی ضوئها» به وجود می‌آید در ضوء آن قوانین معینه شخصیت‌های اعتباری طبق آن ضوابط و شروطی که معین کرده ولی امر یا «تُنشأ بشكل مباشر» مستقیماً بدون اینکه مردم بخواهند
؟؟؟

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين
پایان